



# صائب

## ذوق و ادبیات

دکتر داریوش صبور - عضو هیات علمی دانشگاه تهران

زنده ای می‌گذرد. ولی چرا سعدی، چرا انوری، چرا سنایی، چرا حافظ، چرا عطار چرا دیگر بزرگان سخن؟ برای اینکه طول زندگی آن ارزشی را ندارد که انسان بیاید اینجا و یک مشت سخنان تکراری در مورد فردی بگوید که از نظر فیزیولوژی با دیگر مردم فرقی نداشته باشد. آنچه که عزیزان را به اینجا آورده حتی از دیارهای دور، آثار یک مرد بزرگ است و ارزش انسان‌ها در محدوده ارزیابی آثارشان شناخته می‌شود. اگر واقعاً صائب پژوهی مد نظر ما باشد و بخواهیم از این زاویه، آثار این مرد بزرگ را ارزیابی کنیم باید به کار بسیار دشواری پردازیم. تمام این همه‌ها و درگیری‌ها و عقاید موافق و مخالف برای این است که ما بیشتر با پذیرش طبع خود داوری می‌کنیم. در ادبیات این واقعیت هست که اگر ادبیات هشتاد درصد دانش مطلق است بیست درصد - و اگر بخواهیم تنگ نظری کنیم - ده درصد آن ذوق است. هیچ شنونده‌ای، هیچ استادی و ادیبی و حتی هیچ منتقدی نمی‌تواند برای داوری از پذیرش طبع خود به دور بماند. بنابراین ذوق یک عامل بسیار مهم است در ارزیابی. در مورد تغییر سبک شاعران از قرن نهم به بعد که سرانجام در قرن دهم به سبک مولانا صائب رسید بیشتر باید به دانش سبک‌شناسی پناه برد.

جنبش اول که قلم برگرفت

حرف نخستین زسخن برگرفت

برده خلوت چو برانداختند

جلوت اول زسخن ساختند

تا سخن آوازه دل در نداد

جان تن آزاده به گل در نداد

خط هر اندیشه که پیوسته‌اند

بر پر مرغان سخن بسته‌اند

ماکه نظر بر سخن افکنده‌ایم

بنده او ییم و بدو زنده‌ایم

این چند بیت را از نظامی، سالار منظومه سرایی در ادب فارسی خواندم تا به جایگاه والای سخن اشاره‌ای داشته باشم. حال که اینجا جمع شده‌ایم هیچ گاه فکر کرده‌ایم که چرا؟

صائب شاعری است که در قرن ۱۱ به دنیا آمده و در همان قرن هم چشم از جهان فرو بسته، میلیون‌ها و میلیاردها انسان قبل از او آمده‌اند و رفته‌اند و بعد از او نیز. انسان از نظر فیزیولوژی با انسان دیگر تفاوت چندانی ندارد. صائب هم دوران طفولیت، نوجوانی، جوانی، میانسالی و پیری داشته و این چیزی است که بر هر موجود

این دانش سبک شناسی چیزی نیست که کسی بخواهد آن را اختراع کند یا تصمیم بگیرد چیز تازه ای بیاورد. البته این سخن من ناظر به دوره بازگشت نیست. دوره بازگشت یک دوره کوتاه استثنایی بود که اگر چه دوستان اینجا بی رحمانه به آن تاختند و تا آن اندازه هم انصاف نبود، ولی از یک نظر حق با منتقدین بود و اینکه تحول یا همین

### صائب صرف نظر

از اینکه قله سبک اصفهانی است

در پهنه آسمان شعر پارسی یک پدیده است

اشعاری که نظیرش را جایی نمی بینیم

کودتای ناگهانی به عقیده بنده بی جهت نبود و محصول آنچنان با ارزشی که بتواند چیز تازه ای به ادب فارسی بدهد نداشت.

بزرگان بسیاری در دامان دوره بازگشت پرورده شدند، انواع قالب های شعری را گفتند و سرودند ولی نه سعدیی به ما دادند نه حافظی، نه عطاری، نه مسعود سعدی و نه سنایی. بعضی از آنها انصاف را، که به محدوده سخن خواجه شیراز رسیده اند. استحضار دارید «معمد الدوله نشاط اصفهانی» واقعاً که گاه سخنش بوی سخن حافظ را می دهد و یا شادروان «فروغی بسطامی» گاه گاه به حریم سعدی نزدیک می شود. ولی انسان فکر می کند، همه حافظ مکرر، سعدی مکرر، مسعود سعد مکرراند. اما به درستی اگر سواد مطابق اصل هم باشد اجتهاد در مقابل آن باطل است. یعنی کاری است عبث. اگر دوستان به دوره بازگشت قدری تاختند شاید از این نظر بود که پناه بردن به دانش سبک شناسی برای این است. اصولاً سبک یعنی اندیشه و فکری را در قالب زبانی ریختن تا آن موضوعی را که در اندیشه انسان است قالب گیری کنند. ذهنیت را به عینیت تبدیل کنند و به این وسیله پلی بزنند بین پیام دهنده

و پیام گیرنده. در غیر این صورت کسی نمی فهمد منظور کسی یا فکری در پی چه زمینه ای است. این قالب که وسیله مهم رساندن پیام است در طول ۱۲ قرن یعنی از آغاز رودکی نیمه دوم قرن سوم در زبان فارسی گسترش یافته است. زبان در هر قومی امری زنده و متحرک است و چیز متحرک یعنی اینکه امروز اگر اینجا هست ممکن است دو دقیقه دیگر اینجا نباشد. زبان متحرک است. عوامل تحرک زبان نیاز مردم است. زبان فارسی که در قرن ۲ هجری مثل یک کودک نوپاست هنوز آمیخته به زبان عربی و ترکی نشده است. اندیشه، موضوع و قالب یا کالبد در یک سطح است. سخن همان قدر ساده است که بیان. شعرهای اولیه نخستین سبک خراسانی را نمی توانید حتی یک کلمه اش را هم حذف کنید. عوض می توانید بکنید، اما اگر چیزی بردارید آن آرایه ها و تشبیهات و زیبایی ها را کم می کنید و مفهوم از دست می رود. خاستگاه زبان خراسان است اما رفته رفته این زبان به قرن ۵ و ۶ و آغاز قرن ۷ که می رسد زبان، زبان فارسی است. اما اگر در عالم تصور این را غربال کنند سی درصد مخلوط دارد. مخلوطی که در قرون گذشته نداشته است. این دست شاعر نیست. شما می بینید شاعر خراسانی یک شیوه شعر دارد. همین شاعر که از سبک خراسانی پیروی می کند و به زبان فارسی هم شعر می گوید در سبک، دوره ای سبک خراسانی دارد ولی از نظر فردی سبکی مخصوص به خود دارد و زبان مخصوص خود. برای اینکه در عراق زندگی می کند یا مثل نظامی در گنجه زندگی می کند یا مثل خاقانی در شروان زندگی می کند یا مثل جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی در اصفهان. حکومت، تحرک زبان، آداب، رسوم و سنن در هر ناحیه ای از ایران توانسته است سبک شاعران را عوض کند. اگر این عوامل تشدید شدند به کلی سبک دوره ای هم عوض شده است. بعد از سبک خراسانی یک سبک

میان دوره‌ای داریم تا قرن ۶ و از آن به بعد با آمدن خاقانی و انوری رفته رفته این سبک به عراقی میل می‌کند. هیچ پادشاهی، هیچ حاکمی نگفت که امشب که خوابیدید از فردا شعر سبک خراسانی ممنوع، شعر سبک عراقی بگویید. تغییر سبک عین پیوستن شب به روز یا روز به شب است. بین سپیدی روز و سیاهی شب هیچ خط مشخصی نمی‌شود کشید. اگر آآن فرصت می‌شد من شعر می‌خواندم که شما می‌ماندید که با آن خط کش سبک شناسی بگویید سبک عراقی است یا سبک خراسانی، عراقی است یا اصفهانی. این را عرض کردم تا یک معیار اصلی برای داوری در شعر قرن ۱۱ یعنی از نهم تا دهم و یازدهم به دست داده باشم. هیچ شاعری تصمیم نمی‌گیرد چگونه بگوید. اگر اینطور باشد اصلاً شاعر نیست چون معنی شعر غیر از این است. شعر باید از ضمیر ناخود آگاه بجوشد و ضمیر خود آگاه را منفعل کند. به عبارتی سخن باید سخن دل باشد. بقیه، قضایای صنعتگری است، شعر نیست. صائب در سخن خود به طرزی تازه اشاره کرده است، ولی این دلیل تصمیم آنچنانی نیست که بیاید مضمونی تازه را پی ریزی کند. زبان سیر خود را طی می‌کند. درست است که معلومات، تجربه و ممارست موثر است ولی نمی‌تواند تکلیف برای شاعر معین کند و ما باید در داوری راجع به سبک اصفهانی و هندی این را در نظر داشته باشیم. تا چندی پیش همین سبک هندی زبانزد همه بود. وقتی می‌گفتند سبک هندی یعنی سبک صائب، کلیم، عرفی و همه اینها. این سبک اصفهانی اگر در سبک شناسی دقیق شویم و سبک شاعران هندی زبان را آمار گیری کنیم جواب چیز دیگری است. اطلاق سبک هندی تنها به شاعرانی مثل بیدل، غنی کشمیری و شوکت بخارایی اطلاق می‌شود نه سبک صائب. ما ایرانی هستیم. مهد ظهور تدریجی سبک اصفهانی زاییده و بالیده اصفهان است و ما در نام گذاری‌ها شاعرانی را شاعر این سبک می‌نامیم.

شاعران اصفهان پایه گذار سبکی هستند که به سبک صائب انجامید. البته همه در یک عرض نیستند، بنده یکی از مریدان صائب هستم اما آنچه مهم است در تحقیق علمی رودربایستی معنایی ندارد و مایه گمراهی دیگران است. من اگر از شعر زلالی خوانساری خوشم می‌آید، یعنی در داوری، پنجاه درصد بر پایه ذوق عمل می‌کنم. این دلیل علمی نمی‌شود. اما یک مسئله ای که حجت باشد دلیل منطقی می‌خواهد. بیشتر افراد، فغانی شیرازی را بانی و مبدع شیوه هندی می‌دانند یعنی این شیوه را او آغاز کرد. البته همه می‌دانند که شاعر شوریده شیرازی که هشتاد درصد اشعارش حال و هوای شعر حافظ را القا می‌کند در پانزده درصد، ده درصد می‌شود اشعاری را پیدا کرد که حال و هوای سبک ابتدایی اصفهانی نه سبک بارور شده آن را دارد. شما در بیشتر آثار سخنوران زبان فارسی حتی قرن ۶ و ۷، ویژگی های این سبک را می‌بینید. افراط در بکار بردن تشبیهات، استعارات، کنایات، توسل به مضامین تازه حتی هر قدر دور از ذهن، خواننده آگاه را در راه بردن به معنا به سنگلاخ می‌اندازد. همه کتب هم نوشتند که این از مشخصات سبکی است که ما امروز هندی می‌نامیم و نه دقیقاً اصفهانی. متأسفانه این دو نام باهم تخلیط شدند و صائب، غرامت این اشتباه را چند سال پیش پرداخته است. من سه بیت از خاقانی می‌خوانم:

کشد مو بر تن نخجیر تیر از شوق پیکانش

به دل چون رنگ بر گل می‌رود زخم نمایانش

ببالد خرمی بر نو بهار او چه کم دارد

تبسم ارغوان زالش تماشا نرگستانش

در آغوش دو عالم غنچه زخمی نمی‌گنجد

هجوم آورده بر دل ها ز بس تاراج مژگانش

این شعر در دیوان خاقانی هست. خاقانی که در اوج، تقریباً سبک عراقی قرار دارد، فقط کلمات کوچه و بازار و آه و ناله را به کار نبرده و بقیه مشخصات را دارد. شاعران

از قرن ۹ تا ۱۱ که معرف حضور هستند این شیوه را کما  
بیش ادامه دادند و بیشتر اهل تقلید از این شیوه، کار را  
خراب کردند. یک سخن از شادروان «امیری فیروزکوهی»  
در این زمینه می‌خوانم. می‌فرمایند: «مقلدان کج زبان و  
کثرت آنان این شیوه را از نظرها انداختند تا جایی که  
بزرگان آنان نیز مورد توجه واقع نشدند و از انصاف  
منتقدان به دور ماندند. زیرا این مقلدان بی بصیرت زبان  
ناشناس، آنقدر در اهمال جنبه الفاظ و تشبیهات دور مبالغه  
کردند که باید گفت به جای شعر، لغز گفتند.» می‌بینید که  
در قرن معاصر استاد بزرگ شعر فارسی شادروان  
ملک‌الشعراى بهار، کار به جایی رسید که در مورد سبک  
هندی ساختند:

#### فکرها سست و تخیل‌ها عجیب

شعر پر مضمون ولی نادل فریب

و ز فصاحت بی‌نصیب

هر سخنور بار مضمون می‌کشید

رنج افزون می‌کشید

زان سبب شد سبک

هندی منتهل

این داوری را در عامه به وجود آورد ولی خوشبختانه  
صائب از آن دسته نیست. صائب صرف نظر از اینکه قله  
سبک اصفهانی است در پهنه آسمان شعر فارسی یک پدیده  
است. نمی‌گوییم همه سروده‌های او یک دستند، ولی اگر  
گزیده‌ای از تک بیت‌های ناب صائب با یک ذوق برجسته  
فراهم شود لااقل به ۵ هزار بیت می‌رسد. یعنی شعری که  
به نظر بنده نظیرش نیست و این خود کافی است برای  
اینکه قدر و مقام صائب شناخته شود. از زبان خود صائب  
عرض می‌کنم که می‌فرماید:

ز شعرهای ترم گرم این چنین مگذر

که آب خضر نهان در شب سیاه من است

غزال معنی من رتبه‌ای دگر دارد

برون ز دایره چرخ صیدگاه من است

و شعری دارم از صائب :

ای دم سحر آفرینت در دریای سخن

شعر گرم تو به گرمی مجلس آرای سخن

کلک تو شکر فشان و طبع تو چون چشمه‌سار

شهد می‌بارد به هنگام سخن جای سخن

آنچه مضمون بسته‌ای سر تا به سرنغز و بدیع

آنچه ایهام آفریدی روح افزای سخن

تا به پرواز خیالت شد زبانت نقش بند

تارو بود دیگر آوردی به دیبای سخن

شیوه‌ای نو ساختی در کار شعر پارسی

طرح بکر افکنده‌ای بر کاخ زیبای سخن

جمله بی‌خود آمدیم از خویش و سرانداز مست

بادی معنی چو پرکردی به مینای سخن

دفتر زیبای طبیعت رتبتی بالا گرفت

تا که بالیده به شمعت راست بالای سخن

شهر اندیشه‌ات پرواز کرده تا فلک

شاید از گویند طبع توست عنقای سخن

پای شمعت بی‌گمان بر تارم اعلا رسید

بسته آذین دفترت با دُر والای سخن

شعر غوغا آفرینت کرده کار رستخیز

از تو باز افتاده در این ملک غوغای سخن

نغمه ساز دل انگیز خیال صائب است

نیست این شور انگیز آوای سخن

من نیارم گفت اوصاف تو را شرح و مدیح

باز می‌ماند ز رفتن پیش تو پای سخن

شاعران را شور در طبع شکر بار اوفتاد

تا تو شکر کرده‌ای پر شور در نای سخن